



Removing accusations against the prophet yusuf (as) during benyamin's confinement

Valiyyullah Naghipoorfar ¹
Hamid Moravveji Tabasi ²

Abstract

Among the stories that contain some allegorical verses (Mutashabihat) in the Holy Quran is the story of Benjamin being confined by Prophet Yusuf (AS), which is mentioned in the 69th to 79th verses of Surah Yusuf. The ambiguities in these verses, which can be resolved by referring to the decisive verses (Muhkamat) are: the accusation of theft against apparently innocent people in public by a prophet and his resort to lie in order to implement his plan. The findings of the research, based on the interpretations of the Two Sects (Sunni and Shia) and some subtle precisions of the commentators, show that the prophet Yusuf (AS) did not make any accusations against his brothers in this case, did not slander them, and did not tell any lies in this regard. The meaning of "Innakum la'Sariqoun" [You indeed are thieves] (Yusuf/70) is their theft of Yusuf from his father during his childhood, which his brothers had really done; so the brothers of Yusuf were thieves and it was necessary to disgrace them in public. Almighty God also implemented a plan through Yusuf (AS) to bring about the necessary punishment for his brothers. The method to achieve the wanted result in this paper is a comparative study among different interpretations from which has been extracted the material that supports the infallibility of the Prophets, that was obtained through analysis and description.

Keywords: Qur'anic Stories, Prophet Yusuf (AS), Theft of the King's Cup, Slandering Yusuf's Brothers, Divine Plan.

¹ Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Theology, University of Qom, Iran | V-Naghipoor@qom.ac.ir

² PhD student in the field of comparative interpretation, University of Quranic Sciences and Education; Qom; Iran (corresponding author) | hamrt62@yahoo.com



پښتونستان ښوونځي
پښتونستان ښوونځي
پښتونستان ښوونځي



رفع اتهام از حضرت یوسف (ع) در جریان نگهداری بنیامین

ولی الله نقی پورفر^۱

حمید مروجی طبسی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۵ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۰

چکیده

از جمله قصص حاوی برخی مشابهات در قرآن کریم، داستان نگهداری بنیامین توسط حضرت یوسف (ع) است که در آیات شصت و نهم تا هفتاد و نهم از سوره مبارکه یوسف (ع) ذکر شده است. تشابه موجود در این آیات که با ارجاع به محکمتا رفع می‌شود عبارت‌اند از: ایراد تهمت سرقت از جانب یک پیامبر در ملأ عام به افراد ظاهراً بی‌اطلاع و توسل آن پیامبر به دروغ برای اجرای نقشه خویش. یافته‌های پژوهش بر اساس تفاسیر فریقین و برخی دقت‌های ظریف مفسران، نشان می‌دهد که حضرت یوسف (ع) در این مسئله، هیچ اتهامی را نسبت به برادرانش وارد نساخت، نسبت ناصحیحی نسبت به آنان نداد و هیچ دروغی از حضرتش صادر نشد. مراد از «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (یوسف/۷۰)، سرقت یوسف (ع) از پدر در دوران کودکی ایشان است که برادرانش انجام دادند؛ پس برادران یوسف (ع) سارق بودند و لازم بود آبرویشان در ملأ عام لکه‌دار شود. خداوند متعال نیز نقشه‌ای را از طریق حضرت یوسف (ع) به اجرا درآورد تا تنبه لازم نسبت به برادران به‌وجود آید. روش رسیدن به مطلوب در این متن، بررسی تطبیقی میان تفاسیر و استخراج مطالب موافق عصمت انبیا (ع) از آنهاست که از طریق تحلیل و توصیف حاصل شد.

واژه‌های کلیدی: قصص قرآن، حضرت یوسف (ع)، سرقت جام پادشاهی، تهمت به برادران

یوسف (ع)، کید الهی.

۱. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات دانشگاه قم؛ ایران | V-Naghipoor@qom.ac.ir

۲. دانش‌آموخته مقطع دکتری رشته تفسیر تطبیقی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم؛ قم؛ ایران (نویسنده مسئول) | hamrt62@yahoo.com

مقدمه

وجود متشابهات در قصص قرآنی مسئله‌ای است که نیازمند دقت زیاد بوده تا بتوان با استفاده از محک‌های قرآنی، ضمن رفع متشابهات، از آن قصه‌ها در مسائل اجتماعی جامعه کنونی به شیوه بهینه‌الگوگیری نمود.

داستان حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم از جانب خداوند متعال به عنوان «احسن القصص» معرفی شده است. این عبارت نشان‌گر آن است که تمام زوایا و مسائل مطرح شده در این داستان، همگی بدون هرگونه نقص و شبهه‌ای قابلیت الگوپذیری از جانب جوامع بشری را دارد. با این بیان، آنچه در این داستان و سایر داستان‌های انبیا به نظر می‌رسد آن است که اگر مطلب به گونه‌ای باشد که با جریان رسالت و عصمت ایشان ناهماهنگ باشد، در این صورت باید به گونه‌ای تفسیر شود که اتهامی بر حضراتشان وارد نشود. یکی از نکاتی که مورد شبهه، جریان نگهداری بنیامین توسط حضرت یوسف (ع) است؛ چرا که به نظر می‌رسد در این داستان، ایشان به برادرانش تهمت دزدی زده و آبروی آنان را نزد قومشان لکه‌دار کرده است.

این مقاله با استفاده از منابع تفسیری به ویژه تحلیل‌ها و دقت‌های ظریف آیت‌الله جوادی آملی، سعی در پاسخ به این سؤالات دارد که آیا حضرت یوسف (ع) برادرانش را دزد خواند؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا این کار از جانب معصوم، تهمت محسوب نمی‌شود؟ آیا عصمت وی را زیر سؤال نمی‌برد؟ در صورت منفی بودن پاسخ، آیا ایشان دروغ گفت؟ قصاص دزدی چه بوده که بنیامین به ازای آن در مصر نگه داشته شد؟ آیا نقشه و کید یوسف (ع) بر اساس وحی الهی بود؟ واکنش برادران وی نسبت به یافتن گمشده در بار بنیامین چه بود؟ آیا یوسف (ع) سابقه دزدی داشت؟ آیا ایشان نسبت شرارت به برادرانش داد؟

پیشینه موضوع

تفسیر قرآن کریم به حکم آیه شریفه «لتبین للناس...» قدمتی به تاریخ نزول این کتاب دارد؛ در نتیجه شرح و تفسیر آیاتی از سوره یوسف (ع) که در این متن بدان‌ها پرداخته شده است نیز توسط مفسران مختلف با مذاهب گوناگون تفسیری، مورد بررسی قرار گرفته است؛

اما به طور خاص، برخی متون به سیره مدیریتی حضرت یوسف (ع) و دفاع از عصمت ایشان در مسئله نگهداری برادرشان پرداخته‌اند، از جمله:

۱. مقاله «بررسی ادوار تاریخی نگرش مفسران به آیه «ایتها العیر انکم لسارقون» در دفاع از عصمت حضرت یوسف (ع)»؛ که توسط سید محمدعلی ایازی در مجله قرآن، فرهنگ و تمدن به چاپ رسیده است (سال دوم، شماره اول، پیاپی پنجم، پاییز ۱۴۰۰).

۲. مقاله «مصلحت‌اندیشی در سیره مدیریتی یوسف (ع)»، تألیف محمود خوران که در مجله پژوهش‌های قرآنی منتشر شده است (سال ۲۵، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۹، پیاپی ۹۵).

۳. مقاله «حضرت یوسف (ع) و اتهام سرقت به برادران» که توسط ناصر مکارم شیرازی در جلد هفتم از کتاب پیام قرآن به رشته تحریر درآمده است (تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶ ش).

با وجود متون فوق، اما لازم است به بررسی مجدد آیات سوره یوسف پرداخت و رد اتهام از ایشان را بر اساس محکومات موجود در قرآن مجید، جست‌وجو نمود. بر همین اساس، تکیه بر آرا و دقت‌های تفسیری آیت الله جوادی آملی در کنار نظرات سایر مفسران، مبنای بررسی جدید قرار گرفت؛ در نتیجه فعالیت حاضر، در نوع خود مشابه ندارد.

مشکلات رسیدن به تفسیر صحیح در قصص قرآنی

این مسئله که چرا شبهات موجود در قصص قرآن کریم مورد بررسی و کنکاش جدی قرار نگرفته و ابهامات آن همچنان باقی مانده، می‌تواند دلایل متعددی داشته باشد؛ آیت الله جوادی آملی (جوادی آملی، ۱۳۹۵ ش، ج ۴۱: ۲۱۸-۳۳۸) برخی از آن مشکلات را طی دروس تفسیری خود اشاره کرده‌اند:

۱. مهجوریت و ترک قرآن و توجه به اقوال مفسران؛

۲. ترک مراجعه به اهل بیت (ع) و اقوال آن حضرات؛

۳. عدم دسترسی به روایات تفسیری معتبر به دلیل عدم انجام فعالیت رجالی و درایه‌ای

بر این دسته از روایات؛

۴. عدم دسترسی به تاریخ قطعی به دلیل عدم انجام فعالیت رجالی و درایه‌ای بر روایات

تاریخی؛

۵. تکیه مفسران به حدس‌های تاریخی و بعضی از منقولات که شاید درست نباشد؛
 ۶. عدم توجه عموم مفسران به علوم غیبی و باطن شریعت.
- در نتیجه، این موارد و اموری از این دست باعث شد تا ابهام داستان‌های قرآنی از جمله داستان حضرت یوسف (ع) که به عنوان احسن القصص نامگذاری شده است، باقی بماند.

یادکرد یوسف (ع) در قرآن کریم

از حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم بیست و هفت مرتبه در قالب بیست و شش آیه در سوره‌های مبارکه انعام، یوسف (ع) و غافر یاد شده است. تفصیل داستان زندگی ایشان در سوره یوسف (ع) آمده که حدود صد آیه از این سوره یکصد و یازده آیه‌ای را شامل می‌شود.

آنچه در این مقاله بدان پرداخته می‌شود، بخشی از زندگی آن حضرت در سرزمین مصر و در زمانی است که ایشان سِمَت حکومتی داشت و برای نگهداری برادر نزد خویش، نقشه‌ای را با هماهنگی وی طراحی و اجرا می‌کند؛ در این میان، برخی شبهات و سؤالات ایجاد می‌شود که در بخش قبل به آنها اشاره شد. آیات ۶۹ تا ۷۹ از سوره مبارکه یوسف (ع) عهده‌دار بیان این جریان است و با دقت در همین آیات، پاسخ پرسش‌های پیشین، ارائه خواهد شد.

محکامات قرآنی در رفع اتهام به یوسف (ع)

پیش از ورود به بحث لازم است تا محکاماتی از قرآن کریم اقامه شود تا بتوان با تکیه بر آنها، عصمت انبیا و حضرت یوسف (ع) را اثبات نمود و دامن ایشان را از هرگونه پلیدی بری دانست. این محکامات که مرجع تفسیر متشابهات محسوب می‌شوند، در دو بخش عامه و خاصه مطرح می‌شود. منظور از محکامات عامه در این متن، مباحثی است که از آنها می‌توان درباره همه انبیا و معصومان استفاده نمود؛ همچنین مراد از محکامات خاصه (در اینجا)، مواردی است که از آنها فقط در بحث حضرت یوسف (ع) می‌توان استفاده نمود و در واقع فقط در مورد شخص ایشان است.

محکامات عامه

از جمله مواردی که می‌توان از آنها به عنوان محکامات عامه در این بحث استفاده نمود، استناد به خصوصیات روحی و ویژگی‌های عمومی رفتار پیامبران است که به اعتقاد آیت‌الله سبحانی (سبحانی تبریزی، ۱۳۹۰ ش، ج ۳، ۴۱۱-۴۳۴) عبارت‌اند:

۱. **صبر و استقامت انبیا در برابر مشکلات** که در آیه «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعُرْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ» (احقاف/۳۵) مشاهده می‌شود. بر این اساس، صبر حضرت یوسف (ع) در فراق خانواده و استقامت ایشان در برابر مشکلاتی که در مصر برای ایشان به وجود آمد، همچنین صبر حضرت (ع) در برابر طعنه‌های برادران می‌تواند در براءت ایشان از ایراد تهمت و دروغ‌گویی یاری‌گر باشد.

۲. **صراحت و قاطعیت** بنا بر آیاتی همچون: «أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» (اعراف، ۵۹، ۶۶، ۷۳، ۸۵) قابل استناد است. با توجه به این ویژگی، حضرت یوسف (ع) نیاز به پنهان‌کاری نداشته و اگر نقشه‌ای را طراحی و اجرا کرده، صرفاً طبق هدایت و خواست الهی بوده است.

۳. **سازش‌ناپذیری در اصول** که از آیاتی همچون: «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» (کافرون/۲) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذُرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا» (بقره/۲۷۸) و «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» (اسراء/۳۲) استخراج می‌شود. طبق این ویژگی عمومی انبیا، حضرت یوسف (ع) نمی‌توانست به دروغ و تهمت متوسل شود.

۴. **توکل بر خداوند** مطابق آیاتی همانند: «يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكَرِي بآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجِئُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ» (يونس/۷۱) که از زبان حضرت نوح (ع) بیان شده است. همچنین آیه شریفه «وَمَا لَنَا إِلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْ يُضَيِّقَ عَلَيَّ مَا آدَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (ابراهيم/۱۲) که توسط پیامبران الهی به قومشان خطاب می‌شد. حضرت یوسف (ع) نیز همچون سایر پیامبران توکل بر خداوند داشته و مسیر خود را با این اعتماد، طی کرده است.

۵. **تبلیغ رسالت برای خدا** که از آیاتی همچون «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ» (شعراء/۱۸۰) به دست می‌آید. این مسئله در آیات «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا

إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شوری/۲۳)؛ «ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» (فرقان/۵۷) و «ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ» (سبأ/۴۷) از زبان رسول اکرم (ص) قابل دستیابی است.

۶. **خیر خواهی و دلسوزی** بر اساس آیه «یا قَوْمَ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُحِبُّونَ التَّاصِحِينَ» (اعراف/۷۹) که از زبان حضرت صالح (ع) بیان شده و در آیه «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (توبه/۱۲۸) به توصیف این ویژگی در رسول اکرم (ص) پرداخته است. از این ویژگی می‌توان چنین بهره برد که حضرت یوسف (ع) خیرخواه برادرانش بود و تلاش کرد تا در همین دنیا به اشتباهشان پی ببرند و توبه نمایند.

۷. **استفاده از ابزارهای صحیح** که از آیاتی همچون «فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (زخرف/۵۴) برداشت می‌شود. حضرت یوسف (ع) بدون استفاده از دروغ و تهمت یا حتی بدون استفاده از قوانین نامتعارف، حق خود را اثبات و نقشه الهی‌اش را پیاده نمود و در این مسیر از هیچ ابزار نادرستی بهره‌مند نشد.

۸. **یادآوری نعمت‌های الهی** که مطابق آیاتی همچون «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، (اعراف/۶۹) «وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْمَلُونَ * أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَ بَنِينَ * وَ جَنَاتٍ وَ عُيُونٍ» (شعراء/۱۳۲-۱۳۴) و «وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَ تَنْجِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (اعراف/۷۴) از وظایف انبیا (ع) بوده است.

۹. **یادآوری سرگذشت تبهکاران** که در آیاتی همانند «وَ یا قَوْمَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَ مَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ»، (هود/۸۹) «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ» (انعام/۱۱) و «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ» (نحل/۳۶) مشاهده می‌شود.

۱۰. **دعوت به آیین واحد** آیاتی همچون «وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»، (نحل/۳۶) «وَ سَأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً

يَعْبُدُونَ» (زخرف/ ۴۵) و «يَا قَوْمِ اغْبُدُوا لِلَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» (اعراف/ ۵۹) به این نقش همگانی انبیا (ع) اشاره دارند.

۱۱. وحدت و یگانگی امت که در آیات «إِنَّمَا الْمُوءُ مُنُونٌ إِخْوَةٌ» (حجرات/ ۱۰) و «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (آل عمران/ ۱۰۳) یافت می شود.

استناد به برخی از شاخصه های فوق می تواند در نقشه طراحی شده توسط حضرت یوسف (ع) مورد استفاده و تحلیل قرار گیرد و نتیجه مناسب این متن را از آنها به دست آورد.

محکامات خاصه

بر اساس آیات قرآن کریم، برخی موارد مشاهده می شود که بر اساس آنها می توان به محکامات رفتاری و شخصیتی حضرت یوسف (ع) دست یافت؛ از جمله آنها می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. محسن بودن حضرت یوسف (ع)

حضرت یوسف (ع) طبق آیات قرآن کریم از گروه محسنین و نیکوکاران بود: «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»؛ (انعام/ ۸۴) «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»؛ (یوسف/ ۹۰) «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ يُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ». (یوسف/ ۵۶) بدیهی است افراد نیکوکار، دست به کارهای ناشایست نمی زنند؛ نه تهمت می زنند و نه خود را در معرض اتهام قرار می دهند.

۲. دارا بودن جایگاه الهی

حضرت یوسف (ع)، مجتبیای الهی، «وَ كَذَلِكَ يُجْتَبِيكَ رُبُّكَ وَ يَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (یوسف/ ۶) برگزیده و منتخب خداوند متعال جهت انجام رسالت و نبوت بود؛ وی از بندگان مخلص خداوند: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف/ ۲۴) و دارای مقام عصمت بود؛ ایشان خیر المُنزَلین نام گرفته: «أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنزَلِينَ» (یوسف/ ۵۹) و دارای

بهترین جایگاه، هم در میان مردم و هم نزد خداوند متعال بود؛ تقوا و پرهیزکاری ایشان نیز در قرآن اشاره شده است: «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف/۹۰).

۳. رسالت و پیامبری حضرت یوسف (ع)

یکی از مواردی که لازم است در بحث از محکومات بدان پرداخته شود این است که با توجه به اعتقاد صحیح شیعیان نسبت به عصمت پیامبران، پیش و پس از بعثت، اولاً آیا حضرت یوسف (ع) به طور کلی به پیامبری رسیده بود؟ سؤال دوم اینکه آیا به طور خاص، در جریان مورد بررسی، ایشان مبعوث به پیامبری شده بود؟

هرچند برخی مفسران بر آنند که نمی‌توان به دلیل آشکار و صریحی از قرآن کریم بر مسئله پیامبری حضرت یوسف (ع) دست یافت (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۲۰، ص ۹۷)؛ اما با عنایت به آیاتی از سوره مبارکه انعام، می‌توان نبوت ایشان را اثبات کرد. در این آیات ضمن برشمردن اسامی تعدادی از پیامبران که از جمله آنها به نام حضرت یوسف (ع) نیز اشاره می‌کند، در نهایت از اعطای هدایت الهی، کتاب و نبوت به آنان پرده برمی‌دارد: «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمَنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ... أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ» (انعام/۸۴-۸۹).

همچنین با توجه به آیه پانزدهم سوره مبارکه یوسف (ع) که داستان به چاه انداختن ایشان توسط برادران را بیان می‌کند و تذکر می‌دهد که در سن کودکی وی بوده که وحی بر او انجام گرفته: «فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْعَلُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (یوسف/۱۵) و با نظر به آیه بیست و دوم از همین سوره که به جریان نبوت یوسف (ع) پیش از به زندان افتادن اشاره دارد: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» (یوسف/۲۲)؛ می‌توان استنباط کرد که پیش از جریان مورد بحث، ایشان به پیامبری مبعوث شده بود. پس به نظر می‌رسد پاسخ هر دو سؤال مطرح شده، مثبت است؛ یعنی حضرت یوسف (ع) از انبیای الهی است که در جریان ایراد اتهام به بنیامین به این منصب مبعوث شده بود.

۴. سایر ویژگی‌های حضرت یوسف (ع) در قرآن

حضرت یوسف (ع) از ظلم و دروغ‌گویی پرهیز داشت: «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِذَا إِذَا لَطَلِمُونَ» (یوسف/۷۹) و عالم به تأویل و امور باطنی بود: «وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (یوسف/۲۱).

خداوند سبحان هر گونه بدی و زشتی را از یوسف (ع) دور ساخت: «كَذَلِكَ لِنُصِيفَ عُنْهُ السُّوْءَ وَ الْفُخْشَاءَ»، (یوسف/۲۴) همچنین کید و نقشه را به یوسف (ع) آموخت: «كَذَلِكَ كُنَّا لِيُوسُفَ». (یوسف/۷۶) البته موضوع طراحی نقشه جهت نگهداری بنیامین، پیش از اجرا توسط یوسف (ع) با وی مطرح شده بود: «وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (یوسف/۶۹).

بر اساس آنچه در مقدمه و محکّمات خاصه و عامه بحث گفته شد، حضرت یوسف (ع) نسبت به خدای سبحان، عبد صالح است و نسبت به بندگان خدا، مسئول صالح. پس نسبت دادن سرقت و تهمت سرقت به آن قافله، نه به صورت مستقیم و نه با واسطه، نمی‌تواند از حضرت یوسف (ع) باشد.

بر اساس نظر مفسران، آنچه در قرآن درباره آن حضرت آمده این است که او نسبت به خداوند متعال از مخلصین بود، خدای سبحان نیز سوء و فحشا را از ایشان دور کرده و در امور مردمی هم خیرالمنزلین بود، کسی که خداوند او از راه‌های مختلف تأیید می‌نماید، نه به طور مستقیم کسی را متهم می‌کند و نه باعث چنین کاری می‌شود. البته ایشان باعث گذاشتن رحل و پیماننه در بار بنیامین بود؛ اما اعلان کردن و جاززدن که «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (یوسف/۷۰)، کار حضرت نبود، نه به مباشرت و نه به تسبیب (جوادی آملی، ۱۳۹۵ ش، ج ۴۱، ص ۲۱۲) و تفصیل این مطلب در ادامه خواهد آمد.

شکل‌گیری کید یوسف (ع)

با عنایت به مطالب پیش گفته، اینک می‌توان به ماجرای مورد بررسی نگریست و آن را بر اساس محکّمات ارائه شده، تحلیل کرد. بدین منظور در هر بخش، آیه مورد نظر و داستان مورد بحث، اشاره و مطالب لازم از آن استخراج و ارائه می‌شود.

معارفه یوسف (ع) و بنیامین

داستان مورد بررسی، در دومین سفر برادران به مصر رخ داده است. در سفر اول، یوسف (ع) آنان را تهدید کرد در صورتی که برادرشان را همراه خود نیاورند، پیمان‌شان را نخواهد کرد. برادران نیز پس از کسب رضایت پدر، بنیامین را همراه خود آوردند. هنگامی که برادران بر یوسف (ع) وارد شدند، او بنیامین را نزد خود خواند و خود را به وی معرفی نمود: «وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يَوْسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (یوسف/۶۹) برخی تفاسیر به کیفیت بیان این مطلب از جانب یوسف (ع) اشاره کرده‌اند؛ اما همچنان که در مباحث مقدماتی بیان شد، این موارد از حدسیات مفسران یا روایات تاریخی غیر معتبر است؛ لذا نمی‌توان به آنها اعتنا نمود.

سید قطب معتقد است این قضیه به محض ورود برادران به منزل یوسف (ع) روی نداده، بلکه زمانی این مسئله انجام شده که یوسف (ع) با برادرش به خلوت رفته است؛ ولی بدون شک این مسئله نخستین چیزی بوده که به هنگام ورود برادرانش، تارهای دلش را به نغمه درآورده و از آنجا که پس از هجران طولانی، برادر خویش را دیده است، پیمان صبر یوسف (ع) لبریز شد و پرده از روی حقیقت برداشت (شاذلی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴: ۱۸۰۲).

مفسران در معنای «إِنِّي أَنَا أَخُوكَ» (یوسف/۶۹) دو معنا را گفته‌اند: اول آنکه: من به جای برادرت باشم (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۵: ۳۸۴) که به منظور تسلی خاطر بنیامین گفته شده و دارای بار عاطفی باشد؛ اما حقیقت آن است که این تعبیر با وجوه تأکیدی موجود در عبارت (جمله اسمیه بودن و تقدیم «أنا» بر «أخوک») سازگار نیست (جوادی آملی، ۱۳۹۵ ش، ج ۴۱: ۲۰۶). همچنین این عبارت با جمله «أَنَا يَوْسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا» (یوسف/۹۰) که در آیات بعد آمده نیز منافات دارد؛ زیرا این بیان وقتی مناسب است که بنیامین، یوسف (ع) را می‌شناخته که برادر اوست (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۱: ۲۲۱-۲۲۲) پس نمی‌توان این معنا از عبارت را پذیرفت. دوم آنکه: من برادرت هستم؛ که ظاهر عبارت نیز همین مطلب را اشارت دارد.

همچنین در معنای «بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (یوسف/۶۹) نیز دو معنا بیان شده است: اول آنکه: از آن کارها که برادران می‌کردند و آزارها و ستم‌هایی که از روی حسد به من و تو روا

می داشتند. دوم آنکه: از آنچه کارمندان من می کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۱: ۲۲۱) هر دو معنا قابل پذیرش است و چه بسا هر دو معنا مراد باشد؛ اما آنچه در این جریان بیشتر ما را یاری می دهد معنای دوم است.

ندای سرقت

پس از مدتی که برادران، میهمان یوسف (ع) بودند، بار کاروان بسته شد و برادران آماده خروج از مصر شدند که ندای سرقت برخاست: «فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أُخْيَهِ ثُمَّ أَدَّانَ مُؤَدَّنٌ أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (یوسف/۷۰).

در حقیقت هنگام بستن بارها، یوسف (ع) به بعضی از کارگزاران امینش گفت: این پیمان را در بار بنیامین بگذارید. آن‌ها هم زمانی این کار را کردند که هیچکس متوجه نبود و این پنهان‌سازی پیمان، در خفا انجام گرفت. از آنجا که این «جعل» و قراردادن پیمان در بار بنیامین، به دستور آن حضرت بود، این کار در قرآن، به خود حضرت اسناد داده شد (جوادی آملی، ۱۳۹۵ ش، ج ۴۱: ۲۰۹).

در این هنگام، مأموران پیمان‌های مواد غذایی مشاهده کردند که اثری از پیمان مخصوص نیست، درحالی که قبلاً در اختیارشان بود و با همان پیمان، بارهای برادران پر شد و تنها همین گروه به تازگی، رحلشان بسته شد؛ از این رو، قبل از اینکه گروه حرکت کند، کسی فریاد زد: «أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (یوسف/۷۰).

در اینجا سؤالی مطرح می شود که چه کسی ندا سر داد و برادران یوسف (ع) را دزد خطاب کرد؟ قرآن کریم، او را مؤذن خوانده و برخی مفسران این تعبیر را به منادی و جارچی تعبیر کرده‌اند. (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۵: ۳۸۵؛ زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۲: ۴۹۰)؛ اما آنچه مشخص است، این است که او یکی از مأموران یوسف (ع) یا از دست‌اندرکاران توزین و توزیع کالا بوده که از جریان مطلع نبود؛ نه شخص یوسف (ع) آن فریاد را برآورد و نه نماینده رسمی او.

آیت‌الله جوادی آملی معتقد است با فرض اینکه گوینده بدون دستور مافوق ندای سرقت سر داده باشد، یک امر طبیعی را گفته است، چرا که مسئول توزیع کالا، پیمان‌گران بهایی را گم کرده، قبل از اینکه کاروان برادران حرکت کنند، آن پیمان‌ها را به مجرد

حرکت آنها، پیمانۀ گم شد. چه اینکه فقط یک نفر اعلان کرد که شما سارقید، ما هیچ دلیلی از ظاهر آیه نداریم که آن اعلان‌کننده خود یوسف (ع) بود یا اعلان به دستور مستقیم آن حضرت انجام شده باشد (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ش، ج ۴۱: ۲۰۳).

میزان اطلاع و آگاهی یوسف (ع)

مطلب دیگر خصوص برآوردن ندای سرقت این است که آیا نداکنندگان به دستور یوسف فریاد زدند؟ در پاسخ اجمالی باید گفت: آن فریاد به دستور مستقیم و حتی غیرمستقیم یوسف (ع) نبوده؛ ولی از آنجا که تحت نظارت و مورد تأیید ایشان بود، منظور، دزدیدن یوسف (ع) از پدر است. تفصیل و استناد این مطلب در ادامه خواهد آمد.

علامه طباطبایی این نظر را که بدون اطلاع حضرت یوسف (ع) چنین اقدامی صورت گرفته باشد، نمی‌پذیرد؛ از نظر ایشان طبیعی است که جریان تحت نظارت حضرت یوسف (ع) در حال انجام است، پس در صورتی که اقدامی صورت پذیرد که مطابق صلاح نباشد، معصوم نباید سکوت کند؛ در نتیجه اکنون که حضرت یوسف (ع) در برابر این امر و اتهام به سرقت سکوت کرد، پس آن اقدام بنا به تقریر، مورد تأیید ایشان بوده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۱: ۲۲۲-۲۲۳)؛ اما می‌توان گفت این نوع پنهان‌کاری و بی‌اطلاعی برادران از آنچه در مورد بارهای آنها صورت می‌گرفت پیش از آن نیز سابقه داشته؛ آنجا که هزینه‌های آنها را در مرحله قبل و سفر اول به دستور یوسف (ع) و دور از چشم برادران، در رحل‌های آنها گذاشته شد و کسی هم با خبر نبود: «وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ». (یوسف/۶۵) در این جریان نیز، همان امین رازدار یا فردی مشابه او، به دستور حضرت (ع)، صواع را در بار بنیامین گذاشت، در حالی که دیگران باخبر نبودند. پس می‌توان نتیجه گرفت اگر مأموری با فقدان پیمانۀ مخصوص، کاروان را خطاب قرار دهد، یک امر طبیعی رخ داده است (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ش، ج ۴۱: ۲۱۰-۲۱۱).

هماهنگی با بنیامین

بر اساس آیات قرآن کریم، جریان مورد بحث با هماهنگی بنیامین رخ داد (یوسف/۶۹) تا وسیله‌ای باشد برای نگهداری وی؛ (یوسف/۷۶) بدینوسیله هرچند آبروی بنیامین در میان

قوم خود و مصریان رفت، ولی یک امر مهم فدای امری مهم تر شد و آن تنبه و بیداری برادران بود. ضمناً طرف اصلی سخن، بنیامین بود که وی نیز به این نسبت راضی شده بود. مسأله اتهام سرقت و از بین بردن آبرو نیز حق الله نیست، حق الناس است و قابل مصالحه (جوادی آملی، ۱۳۹۵ ش، ج ۴۱: ۲۱۶).

آیت الله جوادی آملی معتقدند: اینجا از سنخ تراحم حقوق است نه تعارض ادله؛ رسیدن بنیامین به حضرت یوسف (ع)، زمینه شدن برای توبه برادران دیگر و وسیله شدن برای آمدن حضرت یعقوب (ع) به مصر اسباب عادی می طلبند، اسباب عادی اش این است که بنیامین فعلاً نزد یوسف (ع) بماند تا برادران مادری، یکدیگر را بشناسند، آن ده نفر هم توبه کنند و عاقبت به خیر شوند. زمینه آن کار والا، تراحم حقوق است؛ بدین معنی که حفظ حیثیت، واجب و ریختن آبرو، حرام است. خدای سبحان این نقشه و هماهنگی را به خودش نسبت داد و فرمود من این کار را کردم که برادرت را به حسب ظاهر متهم کنی، او هم در جمع آنها چند لحظه ای شرمنده شود؛ ولی بین خود و خدایش از یک سو و بین خود و تو از سوی دیگر می داند که تبرئه است؛ این چند لحظه خجالت موقت را تحمل و حق خود را برای رسیدن به آن اهداف برتر، فدا می کند، پس جنس این اقدام، تراحم حقوق است (جوادی آملی، ۱۳۹۵ ش، ج ۴۱: ۲۱۷).

اتهام همگانی و معنای سرقت

مطلب دیگری که در آیه مورد بحث (یوسف/۷۰) وجود دارد این است اینکه همه برادران در مظان اتهام واقع شدند، آیا این اتهام سزاوارشان بود؟ برخی مفسران پاسخ داده اند که این مطلب، موضوع زودگذری بود که به مجرد بازرسی بارهای برادران یوسف (ع)، رفع و طرف اصلی دعوا (بنیامین) شناخته شد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۰: ۴۰).

به عبارت دیگر با روشن شدن ماجرا، تهمتی نسبت به برادران وارد نمی شد و تنها ایجاد نگرانی و ناراحتی می کرد؛ ولی در واقع آنها بودند که سالیان پیش، یوسف (ع) را از پدرشان ربودند و او را به دروغ طعمه گرگ خواندند؛ پس لازم بود که متنبه شوند و آمادگی درک یوسف (ع) در آنان ایجاد شود. در تأیید این ادعا برخی مفسران گفته اند: یوسف (ع) دستور داد جارچی، فریاد کند که شما کاروانیان دزدید، ولی مقصودش این بوده که شما یوسف

(ع) را از پدرش دزدیدید (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۵: ۳۸۵) اما مفسران تفسیر نمونه در رد این توجیه (سرقت یوسف (ع) از پدر توسط برادران) آورده‌اند: این در صورتی است که این نسبت به وسیله یوسف (ع) به آنها داده شده باشد، زیرا او از سابقه امر آگاهی داشت (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۰: ۴۰). به نظر می‌رسد این توجیه کافی نباشد؛ از آنجا که همه جریان با نظارت حضرت یوسف (ع) صورت گرفت، حتی در حالتی که ایشان شخصاً خطاب به کاروان را انجام نداده باشد، اما می‌تواند از نیت حضرت (ع) پرده بردارد.

آیت‌الله جوادی آملی نیز بیان علامه طبرسی را اینچنین نقد می‌نماید: زمانی که گفتند «أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (یوسف/۷۰) فوراً آنها برگشتند و گفتند: چه چیزی گم کردید؟ مأموران گفتند: پیمانۀ ملک را گم کردیم. اگر «أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (یوسف/۷۰) یعنی شما برادران را در بیست و پنج سال قبل دزدیدید، آیا مأموران در جواب برادران می‌توانند بگویند: ما پیمانۀ گم کردیم؟ این صدر و ساقه حرف با هم هماهنگ نیست؛ بنابراین اگر تفسیر طبق ظاهر آیه که نشان‌گر یک امر طبیعی است، انجام شود، مشکلی پیش نمی‌آید و نیاز به تفسیر خلاف ظاهر آیه نیست، ضمن اینکه روایات معتبر نیز این مطلب را تأیید نمی‌کند (جوادی آملی، ۱۳۹۵ ش، ج ۴۱: ۲۱۳-۲۱۴).

در آیات قرآن کریم، شاهدی بر دستور مستقیم یا غیرمستقیم یوسف (ع) مبنی بر خطاب به کاروان وجود ندارد، اما با عنایت به عبارات تفسیر المیزان می‌توان ادعا کرد تمام ماجرا تحت نظر حضرت یوسف (ع) رخ داده و ایشان ناظر همه حوادث بود؛ پس همچنان که پنهان‌سازی پیمانۀ به یوسف (ع) نسبت داده شد، می‌توان خطاب به کاروان را نیز به وی نسبت داد. از سوی دیگر خطاب این جمله متوجه همه برادران است که بنیامین هم در میان آنان است، هیچ مانعی ندارد که گوینده خطابی را که در حقیقت متوجه بعضی از افراد یک جماعت است، به همه آن جماعت متوجه سازد، البته در صورتی که افراد آن جماعت در امر مورد خطاب از یکدیگر متمایز نباشند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۱: ۲۲۲).

علاوه بر مطالب پیش گفته درباره جمله «أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (یوسف/۷۰)، برخی از مفسران احتمال داده‌اند که این عبارت، صبغۀ انشا و جنبه سؤال دارد، یعنی «آیا شما گرفتید؟». در این صورت، تهمت و اسناد نیست، دروغ هم نیست؛ زیرا کذب و صدق برای خبر است نه

انشاء، اما این احتمال را علامه طباطبایی نپذیرفته (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۱: ۲۲۲) و آیت الله جوادی آملی نیز با رد این ادعا معتقد است: اگر انشا باشد، در نحوه گفتن فرق می‌کند و از آهنگ کلام معلوم می‌شود خبر است یا انشاء؛ اما لحن درشت و نرم در نوشتار نمی‌آید، بلکه در نوشتار فقط آن جمله می‌آید (جوادی آملی، ۱۳۹۵ ش، ج ۴۱: ۲۱۳).

از نظر علامه طباطبایی، نامگذاری و معرفی برادران به عنوان سارق، مراد جدی و تهمت حقیقی نبوده، بلکه توصیفی صوری بوده که مصلحت لازم و جازمی آن را اقتضا می‌کرد، ضمن اینکه گفتار یوسف (ع) از افتراهای مذموم عقلی و حرام شرعی نبوده تا با عصمت انبیا منافات داشته باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۱: ۲۲۲). زمخشری نیز معتقد است این جریان شکل بهتان دارد؛ ولی بهتان نیست، بلکه توریه است (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۲: ۴۹۲).

نتیجه اینکه در خطاب «أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (یوسف/۷۰) همه افراد کاروان مورد خطاب و اتهام قرار گرفتند و این برای ایجاد تنبه در آنها بود، دوم اینکه معنای این عبارت می‌تواند به سرقت برادران اشاره داشته باشد که یوسف (ع) را در کودکی از پدرشان ربودند.

کیفر سارق

رخداد دیگری که در این جریان ایجاد شد، محاکمه مجرم و تعیین جزا برای او بود. این جریان طی آیات هفتاد و یکم تا هفتاد و پنجم سوره یوسف (ع) ذکر شده که گام اول آن، مهلت دادن به سارق جهت بازگرداندن شیء سرقتی است: «قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ * قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَ لَمَنْ جَاءَ بِهِ جُمْلُ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ رَعِيمٌ» (یوسف/۷۱ و ۷۲).

یعنی هنگامی که ندای جارچی برخاست و قافله را متهم به سرقت کرد، برادران برگشتند و گفتند «ماذَا تَفْقَدُونَ» (یوسف/۷۱) که ما را متهم می‌کنید؟ مأموران گفتند: «نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ» (یوسف/۷۲). چنانچه ملاحظه می‌شود به نظر می‌رسد لحن گفتگو میان برادران و مأموران، نرم‌تر شده است؛ در ابتدا سخن از سرقت است، بعد سخن از فقدان است، پس از آن، سخن از جایزه و جعاله است: هر کسی گمشده ما را پیدا کرد و آورد این قدر به او می‌دهیم. به عبارت دیگر به برادران گفته شد: شما متهم نیستید، ولی اگر گمشده ما را پیدا کردید و آوردید، یک بار شتر به او گندم می‌دهیم (جوادی آملی، ۱۳۹۵ ش، ج ۴۱: ۲۱۰-۲۱۱).

برادران سوگند خوردند که ما برای فساد و دزدی به مصر نیامدیم و شما نیز این را آگاهید. پس از این، گفتگویی در مورد کیفر سرقت و سارق انجام شد. برادران یوسف (ع) نحوه کیفر سارق را در قوم خود بیان کردند: کسی که ما کالای خودمان را در بار او یافتیم، او را پیش خودمان نگه می‌داریم: «قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ* قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ* قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكِ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» (یوسف/۷۳-۷۵).

مفسران گفته‌اند: از این آیه استفاده می‌شود که قاضی می‌تواند به قرائن قطعی عمل کند، هر چند اقرار و شهودی در کار نباشد؛ زیرا در جریان کار برادران یوسف (ع) نه شهودی بود و نه اقراری، تنها پیداشدن پیمانانه ملک از بار بنیامین، دلیل مجرمیت او شمرده شد و با توجه به اینکه هر یک از آنها شخصاً بار خود را پر می‌کردند یا لااقل به هنگام پر کردن آن حاضر بودند و اگر قفل و بندی داشت، کلیدش در اختیار خود آنها بود و از طرفی، هیچکس باور نمی‌کرد که در اینجا نقشه‌ای در کار است و مسافران کنعان و برادران یوسف (ع)، در این شهر، دشمن نداشتند که برای آنها توطئه کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۰: ۵۰).

قصاص دزدی در کنعان

طبق گفته برادران، کیفر سارق یا کیفر دزدی، خود سارق است، به این معنا که اگر کسی مالی را بدزدد، خود دزد برده صاحب مال می‌شود. مفسران گفته‌اند: اگر از صیغه جمع به مفرد عدول نمود و فرمود: «کیفرش خود اوست» برای این بوده که بفهماند در سرقت، تنها خود سارق را باید کیفر داد؛ در چنین صورتی صاحب مال حق دارد که سارق را ملک خود قرار دهد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۱: ۲۲۴-۲۲۵) پس نزد برادران یوسف (ع) و احتمالاً مردم کنعان، مجازات دزدی، بردگی همیشگی یا موقت سارق بوده است.

قصاص دزدی در مصر

از پرسش و پاسخ صورت گرفته میان مأموران و برادران یوسف (ع) می‌توان فهمید در مصر، سارقان را به شیوه دیگری مجازات می‌کردند (یوسف/۷۵-۷۶). طبق آیات شریفه مورد بحث، این هم کید الهی بود که یوسف (ع) از آنها سؤال کرد، چرا که هر متهمی را برابر

قانون محل وقوع جرم کیفر می دهند؛ اینکه نحوه قصاص متهم به سرقت در محل زندگی وی را بپرسند، نشان از وجود نقشه است. پس صحیح است گفته شود یوسف (ع) نمی توانست در دین ملک و کیش مصریان، برادر خود را بازداشت کند، مگر در حالی که خدا بخواهد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۱، ص ۲۲۵-۲۲۶).

در خصوص این که سارق، به چه عنوانی در اختیار صاحب کالای سرقتی قرار می گرفت، آیت الله جوادی آملی معتقد است: «حبس، نیز استخدام و به کارگیری و بهره برداری از منافع سارق به مقدار مال مسروق، غیر از استرقاق و استعباد است» (جوادی آملی، ۱۳۹۵ ش، ج ۴۱: ۲۳۶) به عبارت دیگر، از تعبیر «فَهُوَ جَزَاؤُهُ» استرقاق و بردگی فهمیده نمی شود؛ بلکه معنای جامعش این است که او را مدتی بازداشت می کنند و به قیمت مال دزدیده شده به کار می گیرند (جوادی آملی، ۱۳۹۵ ش، ج ۴۱: ۲۳۱).

در پی گمشده

پس از این اتفاقات، به ناچار باید بارانداز می شد و همه بارها مورد جست و جو قرار می گرفت. دستور دادند که اول بار آن ده نفر را برانداز کنند؛ اما چیزی دستگیرشان نشد. هنگامی که به بار نفر یازدهم رسیدند، مشاهده کردند که شیء گمشده در بار بنیامین است: «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كَدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ» (یوسف/۷۶). البته او هم خود را نباخت و از خود دفاع نکرد، چون می دانست و یوسف (ع) قبلاً به وی گفته بود: «فَلَا تَبْتَسِ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (یوسف/۶۹)؛ اما برادرها نگران و مضطرب شدند.

مأموران، بنیامین را به عنوان متهم گرفتند. در واقع یوسف (ع) باید اقدامی انجام می داد که مورد اعتراض حکومت قرار نگیرد، همچنین مورد پذیرش برادرها باشد و این پذیرش برادران، مورد امضای حکومت قرار گیرد. از سوی دیگر، کیفر سرقت در مصر برده گیری سارق، به طور ابتدایی نبود، همچنان که اینگونه نبود که حتماً باید شلاق یا قطع دست یا جزای دیگری در نظر گرفته شود، راه دیگری نیز وجود داشت که اگر کاروان متهم، پیشنهادی را ارائه داد، حکومت امکان پذیرش دارد. بر همین اساس، پیش از آنکه بارها بازرسی شود، از

برادران سؤال شد که کیفر سارق در کنعان چیست؟ با این اقدام سه ضلع پیش گفته تأمین شد (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ش، ج ۴۱: ۲۳۱-۲۳۲).

در حقیقت، متهم به سرقت، پاک از آن اتهام بود، خودش هم می‌دانست و نقشه با توافق قبلی صورت گرفت؛ با این ترتیب، خداوند پیمودن این سه گام را نقشه خاص خود دانست و فرمود: «كَذَلِكَ كُنَّا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ» (یوسف/۷۶).

کید الهی یوسف (ع)

لفظ کید، اشعار به حيله و خدعه دارد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸: ۴۸۸) و به عقیده برخی مفسران در اینجا به معنای القای الهی بر دل‌های برادران جهت بیان حکم سارق در کنعان (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸: ۴۸۸) است. برخی مفسران نیز معانی دیگری را برای این واژه و کاربرد آن در این آیه آورده‌اند: برنامه‌ریزی جهت نگهداری برادر یا امر الهی، (علم الهدی، بی‌تا: ۵۶) استفاده از علوم باطنی (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ش، ج ۴۱: ۱۹۴-۱۹۵) و نقشه‌ای که برادران از آن سر در نیاورند و اگر می‌فهمیدند به دادن برادر خود بنیامین رضایت نمی‌دادند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱: ۲۲۵).

این کید به الهام خدای سبحان یا وحی او بر دل یوسف (ع) بوده که چگونه برادر خود را نگهدارد، به همین جهت خدای تعالی این نقشه را هم کید نامید و هم به خود نسبت داد. به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی، بهترین حيله این است: قانونی باشد که معصیت و حق الله نباشد، حق الناس، با توافق قبلی و با رعایت همه جوانب باشد (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ش، ج ۴۱: ۲۴۱). ایشان در خصوص این مطلب به نکته ظریفی اشاره کرده و معتقد است: سؤال در این گونه از موارد برابر با منهای و شریعت جواب ندارد که چرا کسی را به سرقت متهم می‌کنید، بعد او را بازداشت می‌کنید؟ اما در پایان قضیه، معلوم می‌شود این، کاری است شبیه کار حضرت خضر (ع)؛ نه شبیه کار شریعت. در چنین مقطعی، خداوند فرمود ما این دستور را دادیم تا به ذهن کسی نیاید که وجود مبارک یوسف (ع) برای اینکه به برادرش برسد و او را پیش خود نگه داشته باشد، کاری از نوع هدف وسیله را توجیه می‌کند، کرده باشد (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ش، ج ۴۱: ۲۱۴-۲۱۵).

واکنش برادران یوسف (ع)

طبیعی است که با مشاهده این جریان، برادران واکنشی داشته باشند، این صحنه را قرآن کریم چنین توصیف نموده است: «قَالُوا إِنْ يَشِرْقُ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهٗ مِنْ قَبْلِ فَأَسْرَهَا يَوْسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يَبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ» (یوسف/۷۷)

برادران نگران شدند، اعتراض کردند و گفتند: «إِنْ يَشِرْقُ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهٗ مِنْ قَبْلِ» (یوسف/۷۷). در واقع تهمت دزدی را به یوسف (ع) و بنیامین زدند که اگر او، امروز پیمانۀ پادشاه را دزدید، جای تعجب نیست؛ زیرا برادری داشت که مرتکب دزدی شد؛ او در این کار به برادرش اقتدا کرده، پس این دو برادر دزدی را از ناحیه مادر خود به ارث برده‌اند و ما از ناحیه مادر از ایشان جدا هستیم. این خود نوعی تبرئه بود که برادران، خود را بدان وسیله از دزدی تبرئه کردند، ولی غافل بودند از اینکه گفتارشان، گفته پیشینشان را که گفتند: «ما كُنَّا سَارِقِينَ» (یوسف/۷۳) تکذیب می‌کند. علاوه بر این، حسدی را که نسبت به یوسف (ع) و برادرش داشتند فاش نمودند و از خاطرات اسف‌آوری که بین خود و برادران پدریشان اتفاق افتاد، پرده‌برداری کردند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۱: ۲۲۶-۲۲۷).

در اینکه آیا یوسف (ع) سابقه دزدی داشت یا خیر، مفسران مطالب گوناگونی در توجیه دزدی وی و صحت گفتار برادران بیان کرده‌اند. سید قطب در شرح این عبارت بیان جالبی دارد: روایت‌ها و تفسیرها به دنبال مصداق گفتار برادران می‌گردند و علت‌ها، داستان‌ها و افسانه‌هایی را نقل می‌کنند. گو اینکه آنان قبلاً با پدرشان درباره یوسف (ع) دروغ نگفته‌اند. در واقع آنان برای دفع تهمتی که ایشان را گناهکار قلمداد می‌نماید، بی‌زاری خویش را از یوسف (ع) و از برادر دزد یوسف اعلان می‌کنند و کینه کهنه خود را نسبت به یوسف و برادرش سیراب می‌نمایند (شاذلی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴: ۲۰۲۲) پس از نظر سید قطب، برادران یوسف (ع) به دلیل دل‌های غضبناکشان نسبت به او دروغ گفتند و تهمت زدند.

آیت‌الله جوادی آملی نیز معتقد است: این حرف را چرا گفتند و چه دلیلی داشتند از آیه بر نمی‌آید، روایت صحیحی هم متأسفانه در این زمینه نیست، برخی از روایات مرسل هست که در احکام فقهی در مسائل مستحبات احیاناً بر اساس تسامح در ادله ممکن است به آن

استناد بکنند؛ اما در معارف علمی، در مسائل تفسیری این چنین نیست که بشود نظیر مستحبات تسامح در ادله کرد با هر روایتی آیه را معنا کرد (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ش، ج ۴۱: ۳۳۸).

واکنش یوسف (ع) نسبت گفته برادران

بخش دوم آیه مورد بحث، جمله‌ای در مورد یوسف (ع) دارد که میان مفسران در شرح آن اختلاف است: «فَأَسْرَهَا يَوْسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يَبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ» (یوسف/۷۷).

گروهی از مفسران اعتقاد دارند: یوسف (ع) نسبت دزدی را که برادران به او دادند، نشنیده گرفت و مطلب را در دل پنهان داشت، متعرض آن و تبرئه خود از آن نشد و حقیقت حال را فاش نکرد، بلکه در جواب به صورت سر بسته گفت: «أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» (یوسف/۷۷). وی به این مقدار جواب سر بسته اکتفا نموده و ایشان را تکذیب نکرد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ق، ج ۱۱: ۲۲۷) در مجمع البیان آمده است: «یوسف (ع) در دل گفت: شما در دزدی بدترید که برادران را از پدر دزدیدید» (طبرسی، ۱۳۷۲، ش، ج ۵: ۳۸۹).

بعضی گفته‌اند: آن چیزی که یوسف در دل نهفته داشته و اظهار نکرد، جمله «أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» (یوسف/۷۷) بود، یعنی این جمله را در دل به آنها گفت و بعد در ظاهر گفت: «وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ» (یوسف/۷۷). هر چند علامه طباطبایی این وجه را نمی‌پذیرد و آن را مخالف سیاق می‌داند، (طباطبایی، ۱۴۱۷، ق، ج ۱۱: ۲۲۷) ولی آیت‌الله جوادی آملی آن را می‌پروراند و معتقد است: یوسف (ع) چون خیرالمتزلین بود، حرف برادران را شنید و در دل نگهداشت. «قَالَ» به قرینه «فَأَسْرَهَا» و «لَمْ يَبْدِهَا» یعنی در دلش گفت، نه به برادرانش؛ چرا که اگر به آنها می‌گفت: «أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» (یوسف/۷۷)، سؤال پیش می‌آمد که چرا «شَرُّ مَكَانًا» هستیم؟ (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ش، ج ۴۱: ۲۵۲-۲۵۱) پس «قَالَ» به شهادت این آیه که دو شاهد در آن است؛ گاهی استدلال می‌کند به اینکه قول به معنای گفتار درونی است (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ش، ج ۴۲: ۱۴۹).

برائت یوسف (ع) از ظلم

در پایان، برادران درخواست کردند که یکی از آنها را به جای بنیامین نگهدارند؛ اما یوسف (ع) گفت: کسی را که پیمان خود را در رحل او یافتیم، نگه می‌داریم. شما را به چه

مناسبت نگهداریم؟ اگر بی گناهی را توقیف کنیم، این می شود ظلم: «قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ * قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَطَالِمُونَ» (یوسف/۷۸-۷۹).

از نظر برخی مفسران، حضرت یوسف (ع) در واقع نگفت: «پناه بر خدا که ما بیگناهی را به گناه دزد بگیریم»، چون می دانست برادرش دزد نیست؛ بلکه دقیق ترین تعبیری را به کار می برد که روند قرآنی، آن را در اینجا با دقت نقل کرده است (شاذلی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴: ۲۰۲۲).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه‌گیری

از آنجا که تمام جریان نگهداری بنیامین در مصر تحت نظارت حضرت یوسف (ع) انجام شده، پس همه اقدامات صورت گرفته در آن حادثه می‌تواند منسوب به ایشان شود. بنابراین، در خطاب «أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (یوسف/۷۰) که همه افراد کاروان برادران یوسف (ع) مورد خطاب و اتهام دزدی قرار گرفتند؛ این اتهام برای ایجاد تنبه در آنها لازم بود و معنای این عبارت می‌تواند به سرقت برادران اشاره داشته باشد که یوسف (ع) را در کودکی از پدرشان ربودند. متهم به سرقت در این جریان (بنیامین)، از آن اتهام مبرا بود؛ خودش هم می‌دانست و این نقشه با توافق قلبی وی، صورت گرفت. بنیامین از حق خود گذشت تا کید الهی کامل شود و زمینه تنبه برادران به وجود آید.

در نتیجه هرچند ظاهر آیات، نمایانگر اعلان عبارت فوق، توسط حضرت یوسف (ع) نیست، حتی اگر ایشان شخصاً خطاب به کاروان را انجام می‌داد، باز هم بر اساس محکمت عام و خاص مورد اشاره و شواهد برآمده از آیات قرآن کریم، نه تهمت به کسی وارد می‌شد و نه دروغی گفته شده بود؛ اما با وجود این که اتفاقات پیش گفته، تحت نظر ایشان انجام گرفته، لکن دامن ایشان از ایراد تهمت یا بیان دروغ یا انجام ظلم پاک است و عصمت ایشان در این جریان، خدشه‌پذیر نیست.

منابع و مآخذ

- ۱) قرآن کریم.
- ۲) جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۵ش). تسنیم، تحقیق: روح الله رزقی شهرودی و حسین اشرفی، ج ۴۱. چاپ اول. قم: اسراء.
- ۳) ----- (۱۳۹۶ش). تسنیم، تحقیق: محسن حکیمی، حسین شفیعی و حسین اشرفی. ج ۴۲. چاپ اول. قم: اسراء.
- ۴) زمخشری، محمود. (۱۴۰۷ق). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. چاپ سوم. بیروت: دار الکتب العربی.
- ۵) سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۳۹۰ش). منشور جاوید. قم: موسسه امام صادق (ع).
- ۶) شاذلی، سید بن قطب بن ابراهیم. (۱۴۱۲ق). فی ظلال القرآن. چاپ هفدهم. بیروت و قاهره: دارالشروق.
- ۷) طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن. چاپ پنجم. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۸) طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تحقیق: محمد جواد بلاغی. چاپ سوم. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- ۹) علم الهدی، علی بن حسین. (بی تا). تنزیه الأنبیاء. چاپ اول. قم: دار الشریف الرضی.
- ۱۰) فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق). مفاتیح الغیب. چاپ سوم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۱۱) مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴ش). تفسیر نمونه. چاپ اول. تهران: دار الکتب الإسلامیة.

نرم افزارها

- ۱۲) نرم افزار جامع التفاسیر نور. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- ۱۳) نرم افزار مرقوم ۲ (مجموعه آثار آیت الله جوادی آملی). بنیاد بین المللی علوم و حیاتی اسراء.
- ۱۴) تارنما
- ۱۵) بنیاد جامع علوم و حیاتی اسراء به نشانی: portal.esra.ir.

References

1. The Holy Quran.
2. Javadi Amoli, Abdullah. (2016). Tasnim, Research: Ruhollah Rizki Shahroudi and Hossein Ashrafi, vol. 41. First Edition. Qom: Esra.
3. ----- (2016). Tasnim. Research: Mohsen Hakimi, Hossein Shafiei and Hossein Ashrafi. C. 42. First edition. Qom: Esra.
4. Zamakhshari, Mahmud. (1407 AH). Al-Kashshaf an Haqaiq Qhawamidh al-Tanzil. Third edition. Beirut: Dar Al Kitab Al Arabi.
5. Sobhani Tabrizi, Jafar. (2010). Manshour Javid. Qom: Imam Sadiq Institute (AS).
6. Shazli, Sayyid bin Qutb bin Ibrahim. (1412 AH). Fi Zhilal al-Qur'an. 17th edition. Beirut and Cairo: Dar al-Shuruq.
7. Tabatabai, Seyyed Mohammad Hossein. (1417 AH). Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an. Fifth Edition. Qom: Islamic Publications Office of Qom Seminary Association of Teachers.

8. Tabarsi, Fazl bin Hasan. (1372). Majma al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an. Research: Mohammad Javad Balaghi. Third edition. Tehran: Nasser Khosrow Publications.
9. Alam al-Huda, Ali bin Hossein. (Beta). Tanzih al-Anbiya. First Edition. Qom: Dar al-Sharif al-Razi.
10. Fakhr Razi, Muhammad bin Omar. (1420 AH). Mafatih al-Ghaib. Third edition. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
11. Makarem Shirazi, Nasir. (1374). Tafisr Nomounch. First Edition. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiya.

Softwares

12. Al-Tafaseer Noor comprehensive software. Computer Research Center of Islamic Sciences.
13. Markoum software 2 (collection of works of Ayatollah Javadi Amoli). Esra International Foundation for Revelation Sciences. Website
14. Esra Comprehensive Foundation of Revelation at the address: portal.esra.ir.

